



۱. درست خواندن واژه‌ها

بسیاری واژه‌ها از نظر نوشتاری یکسان هستند اما تلفظ و معنای متفاوتی دارند؛ مثل «گُل» و «گِل» یا «کَند» و «کَند». گاهی به گمان خودمان می‌توانیم یک بیت را بخوانیم، اما هرچه بیشتر می‌خوانیم، کم‌تر می‌فهمیم! در این موارد حتماً به این نکته توجه داشته‌باشیم که:

نکند یک واژه را به شیوه دیگری باید تلفظ کرد؟

برای نمونه در بیت:

□ شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم / زود آیند و زود می‌گذرند (فارسی دهم)

بعید است شاعر درباره یک «بزی» حرف زده‌باشد!

بله، این واژه «بزی» نیست، بلکه برای سروسامان گرفتن معنای بیت، باید آن را «بزی» بخوانیم؛ فعل امر از مصدر زیستن.

احتمالاً این جمله از متن حکایت طراران (در کتاب فارسی دهم) را نیز به یاد دارید:

□ طرّار دیگر گفت: من مردی را دیدم که بزی داشت و در آن کوچه فروشد.

بعید است در این جا کسی «بزی» را به گونه دیگری بخواند اما «فروشد» را همه درست نمی‌خوانند!

اگر «فرو شد» را به شیوه معمول «فروشُد» بخوانیم، با جمله منطقی و سامانمندی روبه‌رو نمی‌شویم و این نکته باید ما را به این سو ببرد که «فروشُد» را به شکل دیگری بخوانیم؛ بله، «فرو شد» (داخل رفت).

توجه به چنین نکته‌هایی هنگام خواندن بیت‌ها و شعرها کار خیلی سختی نیست، اما خیلی مهم است!

۵. جابه‌جایی مصراع‌ها

گاهی با جابه‌جا کردن مصراع‌ها، معنای مورد نظر شاعر، ساده‌تر کشف می‌شود.

به این نمونه توجه کنید:

□ به حرف راست می‌آید به راه راست بد گوهر / لوای فتح اگر از تیغ بیرون می‌برد خم را (آزمون سراسری) صائب
در آغاز این گونه به نظر می‌رسد که شاعر می‌گوید، با پند و نصیحت می‌توان آدمیان بدذات و بدگوهر را اصلاح کرد، اما می‌دانیم که معمولاً بزرگان و خردمندان ایران، خلاف این می‌اندیشیدند و ذات بد را قابل اصلاح نمی‌دانستند.

با رسیدن به مصراع دوم به مشکل دیگری برمی‌خوریم و آن بی‌ارتباطی این مصراع با مصراع نخست است! در این موارد گاهی جابه‌جا کردن مصراع‌ها، کلید حل معما است:

لوای فتح اگر از تیغ بیرون می‌برد خم را / به حرف راست می‌آید به راه راست، بدگوهر
معنای بیت: «اگر برافراشته شدن پرچم پیروزی باعث بشود که شمشیر هم سرش بلند کند و انحنای کجی پشتش از میان برود (سرش را بالا بگیرد و صاف بایستد) - که مطمئناً این گونه نیست - سخن ناصحان هم باعث می‌شود که فرد بدذات به راه راست هدایت شود (که این نیز به همان اندازه غیرممکن است).»
□ دل نیز خنک می‌شود از آه سحرگاه / صائب اگر آتش خمُش از باد توان کرد

صائب تبریزی به خود می‌گوید: اگر بتوان با باد آتش را خاموش کرد (که نمی‌توان، زیرا وزیدن باد باعث افروخته‌تر شدن و زبانه کشیدن آتش می‌شود)، با آه و زاری سحرگاهی نیز، آتش دل خاموش می‌شود و غم عشق فراموش (که نمی‌شود!)

□ نه عجب گر فرورود نَفَسش / عندلیبی غراب هم قفسش
دیگر خودتان با جابه‌جا کردن دو مصراع، به سادگی می‌توانید معنای بیت را دریابید. (عندلیب: بلبل // غراب: کلاغ)

۶. پیوستگی بیت‌ها (بیت‌های موقوف‌المعانی)

گاهی یک جمله در یک بیت تمام نمی‌شود و باید ادامه آن را در بیت یا بیت‌های بعدی دنبال کرد؛ به چنین بیت‌هایی اصطلاحاً «هم‌بسته دستوری یا موقوف‌المعانی»^۱ می‌گویند.

۱. قابل توجه همکاران محترم) البته بهتر است چنین بیت‌هایی را «وابسته دستوری» یا «هم‌بسته دستوری» بنامیم نه موقوف‌المعانی (وابسته معنایی)؛ زیرا معنای اغلب بیت‌ها- مگر در برخی غزل‌ها- با بیت‌های قبل و بعد خود در ارتباط است درحالی‌که همه این بیت‌ها را «موقوف‌المعانی» نمی‌دانیم.



- قطرهٔ باران که درافتد به خاک / زو بدمد بس گوهر تابناک
 در بر من ره چو به پایان برد / از خجلی سر به گریبان برد (فارسی دهم)
 نیما یوشیج
- به رستم بر، آن‌گه بباید تیر / تهمتن بدو گفت: برخیره خیر^۱ (فارسی دهم)
 همی رنجه داری تن خویش را / دو بازوی و جان بداندیش را
 فردوسی
- خروشان همی رفت نیزه به دست / که ای نامداران یزدان پرست (فارسی یازدهم)
 کسی کاو هوای فریدون کند / سر از بند ضحاک بیرون کند
 فردوسی

۲. کجا

گاهی «کجا» برخلاف انتظار ما، معنای «که» یا «چه» می‌دهد و حرف ربط است. بی‌توجهی به این نکته، می‌تواند مانع دریافت درست معنی برخی بیت‌ها شود. این کاربرد استثنایی «کجا» در شاهنامه فردوسی و سروده‌های شاعران قرن پنجم، فراوان است.

فردوسی

زنی بود بر سانِ گردی سوار / همیشه به جنگ اندرون نام‌دار

کجا نام او بود گرد آفرید / زمانه ز مادر، چنین ناورید (فارسی دهم)

کسی را بُود زین سپس تختِ تو / به خاک اندر آرد سرِ بختِ تو

کجا نام او آفریدون (فریدون) بُود / زمین را سپهری همایون بُود

تمرین: در کدام بیت‌ها باید «کجا» را به «که» تبدیل کنیم، تا به معنای بیت برسیم؟

۱. همان کن کجا با خرد درخورد / دل اژدها را خرد بشکُرد (شکار می‌کند)

۲. نه ابر است، آنچه گفתי تندباد است / کجا در کوه خاکستر فتاده است

۳. کنون من کجا گیرم آرامگاه / کجا رانم این خوارمایه سپاه

۴. به توران یکی نامداری نو است / کجا نام او شاه کیخسرو است

۵. به فرمان او بود باید همه / کجا بندها زو گشاید همه

۶. بیاید شما را کنون گفت راست / که آن بی‌بها اژدهافش کجاست

پاسخ:

در موارد ۱، ۲، ۴ و ۵ «کجا» برابر با «که» است.



۱۲- یکی = یک

✍ امروزه «یکی» اسم مبهم است و به جای فردی یا چیزی به کار می‌رود که نام دقیقش مشخص نیست. اما گاهی در زبان ادبی، «یکی» صفت شمارشی است و دقیقاً معنای یک (۱) می‌دهد.

- دید یکی بحر خروشنده‌ای / سهمگنی، نادره جوشنده‌ای (فارسی دهم) نیما یوشیج
- دید یکی بحر خروشنده‌ای: [او] یک بحر خروشنده‌ای دید (نه این که «یک نفر، بحر خروشنده‌ای دید).
- مرا در نهانی یکی دشمن است (فارسی یازدهم) فردوسی
- در نهان مرا یک دشمن است (دشمنی دارم).
- یکی بی‌زیان مرد آهن‌گرم (فارسی یازدهم) فردوسی
- یک مرد آهن‌گر بی‌زیان هستم.
- سیاوش بیامد به پیش پدر / یکی خود زرین نهاده به سر (فارسی دوازدهم) فردوسی
- یکی خود زرین: یک کلاه خود زرین
- یکی روبهی دید بی دست و پای / فروماند در لطف و صنّع خدای (فارسی یازدهم) سعدی
- یکی روبهی دید = یک نفر، روباهی را دید (در این جا «یکی» اسم مبهم است و کاربردش مانند کاربرد «یکی» در فارسی امروز است).



۲۵. راست = یقین = حقیقت: به راستی، یقیناً، حقیقتاً

گاهی «راست»، «یقین» یا «حقیقت» کاربرد قیدی دارند و برای تأکید بر مفهوم جمله به کار می‌روند.

- راست به مانند یکی زلزله / داده تنش بر تن صحرا یله (فارسی دهم)
راست = دقیقاً
نیما یوشیج
- چو در وقت بهار آبی پدیدار / حقیقت، پرده برداری ز رخسار (فارسی دهم)
حقیقت = حقیقتاً
عطار
- چو سرو در چمنی راست در تصور من / چه جای سرو که مانند روح در بدنی
این جا «راست» ایهام دارد؛ معنای اصلی اش «دقیقاً» است اما معنای راست و کشیده‌قامت نیز از آن برمی‌آید.
سعدی
- من بودم / و شدم / نه زان گونه که غنچه‌ای / گلی / یا ریشه‌ای / جوانه‌ای / یا یکی دانه / که جنگلی
راست بدان گونه / که عامی مردی / شهیدی / تا آسمان بر او نماز برد
احمد شاملو



۱. هم‌معنی واژه «راست» با توجه به مصراع «راست به مانند یکی زلزله» در کدام بیت آمده‌است؟
- (۱) چو در ره می‌روی منگر چپ و راست / نظر بر خویش کن کاین سخت زیباست (تعاونی سنجش ۹۶-۹۷)
- (۲) که و مه راست باشد نزد نادان / چو روز و شب به چشم کور یکسان
- (۳) سرو آزاد به بالای تو می‌ماند راست / لیکنش با تو میسر نشود رفتاری
- (۴) گل بخندید که از راست نرنجیم ولی / هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت
۲. در کدام مصراع «جهش ضمیر» صورت گرفته است؟
- (۱) من گدای که باشم که دم نزنم ز لب
- (۲) چنانست دوست می‌دارم که وصلم دل نمی‌خواهد
- (۳) تا روان دارم روان دارم حدیثش بر زبان
- (۴) خار تا کی؟ لاله‌ای در باغ امیدم نشان
۱. گزینه سوم «راست» در این جا یعنی دقیقاً و مانند مثالی که با هم دیدیم به دلیل آمدن واژه «سرو» در بیت ایهام تناسب دارد.
۲. گزینه دو «وصلم دل نمی‌خواهد» = دلم وصل را نمی‌خواهد. (متوجه دو معنای «روان» در گزینه سوم شدید؟)



۲۳. امیدواری و استقامت عاشق در راه عشق

کج امید، توشهٔ راه عشق است. عاشق باید صبور باشد و امیدوار، تا روزی که بخت او بیدار شود و یار با او یار شود!

- گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد؟ / گفتا مگوی با کس تا وقت آن در آید (فارسی دهم) حافظ
- همیشه تا بر آید ماه و خورشید / مرا باشد به وصل یار آمید فخرالدین اسعد گرگانی
- یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم‌مخور / کلبهٔ احزان^۱ شود روزی گلستان غم‌مخور ... حافظ
- دور گردون‌گر دو روزی بر مراد ما نگشت / دائماً یکسان نباشد حال دوران غم‌مخور حافظ
- چو یعقوبم ار دیده‌گرد سپید / نبرم ز دیدار یوسف امید سعدی

کج عاشق سرسخت است و تا زنده است، دست از طلب یار نمی‌کشد.

- تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک / باور مکن که دست ز دامن بدارمت حافظ
 - شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر / کاین سر پرهوس شود خاک در سرای تو حافظ
 - گر نشاید به دوست ره بردن / شرط یاریست در طلب مردن^۲ سعدی
- گاهی عاشق، پس از مرگ نیز از دامان معشوق دست نمی‌کشد! چه‌طور؟ ملاحظه کنید:
- ندارم دستت از دامن مگر در خاک و آن دم هم / که بر خاکم روان گردی به گرد دامنم گردهم حافظ
- معنای بیت: تا زنده‌ام دست از دامانت نخواهم کشید و پس از مرگ نیز اگر بر مزارم بگذری خاک وجودم - خاکی که حاصل متلاشی‌شدن پیکرم است - از مزارم بلند خواهد شد و به دور دامانت خواهد گشت و بر آن خواهد نشست!
- با این مضمون - که همان ابدی‌بودن عشق یا تداوم عشق پس از مرگ جسم است - در بخش ادبیات عرفانی پیش‌تر آشنا خواهیم شد.

۱. احزان: اندوه‌ها (کلبهٔ احزان = بیت احزان: خانهٔ یعقوب پس از گم‌شدن حضرت یوسف)

۲. معنای این بیت یادتان هست؟ (معنای بیت: اگر نمی‌توانی به وصال یار دست‌یابی، شرط عشق آن است که هم‌چنان در طلب وصال یار صبر کنی تا مرگت از راه برسد. (تا زنده‌ای نباید از عشق و طلب دست برداری.))



۲۲. همه مست‌اند، فقط تظاهر به هشیاری می‌کنند!

هیچ انسانی عاری از خطا و اشتباه نیست؛ پس خوشا به حال آنان که اگر هم گناه می‌کنند به پارسایی و بی‌گناهی تظاهر نمی‌نمایند.

- گفت باید حد زند هشیار مردم مست را / گفت هشیاری بیار این جا کسی هشیار نیست (فارسی دوازدهم) پروین اعتصامی
- می ده که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب / چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند حافظ
- (مفتی: فتوادهنده // تزویر: نیرنگ و ریا)
- می‌خواره و سرگشته و رندیم و نظرباز / و آن کس که در این شهر چو ما نیست، کدام است؟ حافظ
- گر حکم شود که مست گیرند / در شهر هر آن که هست گیرند!
- کیست در این شهر که او مست نیست؟ کیست در این دور کزین دست نیست؟



۳۸. تأثیر مثبت موسیقی و هنر بر روح انسان

عرفا و صوفیان ایرانی نقش بسزایی در زنده نگه داشتن موسیقی، رقص و برخی دیگر از هنرهای ایرانی در طول این قرن‌ها داشته‌اند.

- سعدی اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب / گر ذوق نیست تو را کز طبع جانوری (فارسی دهم)
- سعدی شتر را چو شور و طرب در سر است / اگر آدمی را نباشد خر است!
- نبینی شتر بر نوای عرب / که چونش به رقص اندر آرد طرب؟
(چونش = چگونه او را)
- سعدی به صوت بلبل و قمری اگر نوشی می / علاج کی کنمت آخر الدواء الکی (کی: داغ)
- حافظ معنای بیت: اگر با شنیدن آواز زیبای پرندگان به شادی و مستی رو نمی‌آوری، دردی درمان‌ناپذیر داری،
(دچار کج‌طبعی و بی‌ذوقی هستی که علاج ندارد!)
- حافظ (حافظ در این جا می‌سرخ‌رنگ را هم‌چون آهن گداخته‌ای در نظر گرفته‌است که برای داغ کردن زخم‌های
درمان‌ناپذیر به کار گرفته‌می‌شد.)



۴۲. مردم‌گریزی

گاهی شاعران ما به حدی از دست مردم زمانه دلگیرند و در آن‌ها مردمی و انسانیت نمی‌یابند که انزوا و تنهایی را بر بودن با آن‌ها ترجیح می‌دهند.

به این دوبیت زیبایی مولانا توجه کنید:

□ دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر / کز دیو و دد^۱ ملولم و انسانم آرزوست
گفتند: یافت می‌نشود، جُسته‌ایم ما / گفت: آن‌چه یافت می‌نشود، آنم آرزوست

دقت کنید که پیر روشن‌دل، **خارج از شهر** به دنبال انسان می‌گردد؛ پس دنیا برعکس شده: شهر که باید جای آدمیان باشد، پر از دیو و دد است و مگر در صحرا و بیابان- جای دیو و دد- بتوان سراغی از انسان یافت. این که مولانا به دست شیخ و مرشد خود **چراغ** داده‌است، به این معنی‌ست که از دید او دنیای ما آدمیان در تاریکی ستم و نادانی فرورفته‌است و روز ما با شب تفاوتی ندارد.

□ تا چشم بد بشر نبیندت روی / بنهفته به ابر چهر دل‌بند

تا وارهی از دم ستوران / وین مردم نحس دیومانند

باشید سپهر بسته پیمان / با اختر سعد کرده پیوند (فارسی دوازدهم)

□ جز صُراحی و کتابم نبود یار و ندیم / تا حریفان دغا را به جهان کم بینم^۲

□ بگذار در بزرگی این منجلاب یأس^۳ / دنیای من به کوچکی انزوا شود

□ چون آهوی رمیده ز وحشت‌سرای شهر / رفتیم و سر به دامن صحرا گذاشتیم

و حالا می‌شود منظور رهی معیری را در این بیت فهمید:

□ گر می‌گریزم از نظر مردمان، رهی / عیبم مکن که آهوی مردم ندیده‌ام

شاعر می‌گوید نمی‌خواهم به چشم مردم بیایم و از آن‌ها گریزانم زیرا به آهویی می‌مانم که هنوز انسان ندیده است (برخلاف آهوی دست‌آموز که از انسان نمی‌ترسد)؛ و منظور شاعر این است که در زندگی‌اش هیچ‌کسی که بشود بر او نام انسان گذاشت ندیده‌است (**انسانیت و مردمی از مردم رخت بر بسته است**) به‌همین خاطر ترجیح می‌دهد از انسان‌ها بگریزد و به کنج خلوت خود پناه ببرد!

۱. دد: حیوان وحشی

۲. صُراحی: ظرف شراب؛ دغا: حيله‌گر و ناراست

۳. در این‌جا منظور از «منجلاب یأس» جامعه فاسد و ناامیدکننده شاعر است.

۴۴. همت کردن برای هدف‌های بزرگ

کجه برخی انسان‌ها سر پُرسودایی دارند و نمی‌توانند به یک زندگی آرام و بی‌دغدغه راضی باشند. در زندگی این دسته از آدمیان، فراز و فرود و اشک و لبخند بسیار است.

- مهتری گر به کام شیر در است / شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه / یا چو مردانت مرگ رویاروی
حفظه بادغیسی
- ممکن از ناممکن پرسید: خانهات کجاست؟ پاسخ می‌آید: در رؤیای یک ناتوان (فارسی یازدهم)
پس، انسان‌های بی‌همت و ناتوان، رؤیاهایشان را ناممکن می‌بینند و برای دست یافتن به آن‌ها دستی نمی‌کشایند. به قول «کلیم کاشانی»:
- موجیم که آسودگی ما عدم ماست / ما زنده به آنیم که آرام نگیریم
یا به قول استاد شفیعی کدکنی:
- حسرت نبرم به خواب آن مرداب / کارام درون دشت شب خفته است
دریایم و نیست باکم از طوفان / دریا همه عمر خوابش آشفته است (فارسی یازدهم)
- بیا تا به همراه مرغان طوفان / به هر موج توفنده قایق برانیم
بیا باد باشیم و طوفان برآریم / چنان رود پیچنده بی‌تاب باشیم
مهدی سهیلی
- ز رخوت حذر کن که با کاهلی‌ها / من و تو نه دریا، که مرداب باشیم
ای مرغ‌های طوفان، پروازتان بلند ... / زان سوی خواب مرداب، پروازتان بلند / می‌خواهم از نسیم بپرسم / بی‌جزر و
شفیعی کدکنی
مد قلب شما / آه / دریا چگونه می‌تپد امروز!؟



۱. پیام عارفانه عبارت «در انتظار خدا بودن، ناتانائیل، یعنی در نیافتن این‌که او را هم‌اکنون در وجود خود داری.» به همه بیت‌های زیر، به جز، نزدیک است.
- ۱) کی رفتای ز دل که تمنا کنم تو را / کی گشته‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
 - ۲) هر که بر درگاه او می‌آورد روی نیاز / سینۀ او می‌شود لبریز از فیض اله
 - ۳) کجا آمد کجا آمد کز این‌جا خود نرفته است او / ولیکن چشم گه آگاه و گه بی‌اعتبار آمد
 - ۴) دور مرو سفر مجو پیش تو است یار تو / نعره مزن که زیر لب می‌شنود دعای تو
۲. مفهوم عبارت «هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده‌ام که بی‌درنگ نخواستی باشم، تمامی مه‌رم را نثارش کنم.» با کدام بیت زیر تناسب ندارد؟
- ۱) به چشم مست ما بنگر که نور روی او بینی / همه عالم به نور او اگر بینی، نکو بینی
 - ۲) در نظر گر شور روی او بود / هر چه آید در نظر نیکو بود
 - ۳) عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد / بوالعجب من عاشق این هر دو ضد
 - ۴) به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
۳. کدام بیت، از نظر معنایی به بیت «پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست / آن آشکار صنعتِ پنهانم آرزوست» نزدیک‌تر است؟
- ۱) کرده چندین صورت از یک جوهر اصلی پدید / یک حقیقت این همه شکل آشکارا ساخته
 - ۲) از که جز ذات تو این ایثار می‌آید که او / خویش را پوشیده ما را آشکارا ساخته
 - ۳) در تن ما می‌پرد جان در هوای وصل تو / بوی گل مرغ قفس را ناشکیبا ساخته
 - ۴) ز اصل خلقت داد ما را علم بر هستی خویش / از ازل ما را به ذات خود شناسا ساخته
۴. مفهوم بیت «تاز بر خاکی ای درخت تنومند / مگسل از این آب و خاک ریشۀ پیوند» به کدام بیت زیر نزدیک است؟
- ۱) کرد سیلاب حوادث ریشه‌کن کوه از زمین / بر نمی‌داریم دل زین خاکدان ما همچنان
 - ۲) به عزیزان وطن یوسف خود را مغروش / که زر قلب بود نقد خریدار وطن
 - ۳) سرمۀ چشم بود خاک غریبی صائب / همچو کوران چه کشی دست به دیوار وطن
 - ۴) هر که دور از میهن خود در دیار غربت است / از برایش سرمۀ چشم است دیدار وطن
۵. مفهوم بیت «ای شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر / کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست» به کدام بیت زیر نزدیک‌تر است؟
- ۱) چون آهویی رمیده ز وحشت‌سرای شهر / رفتیم و سر به دامن صحرا گذاشتیم
 - ۲) آرامش و رامش همه در صحبت خلق است / ای آهوک از سر بنه این طبع رمیدن
 - ۳) همی گریختم از مردمان به کوه و به‌دشت / که از خدای نبودم به دیگری پرداخت
 - ۴) صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را / که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را

۶. مفهوم عبارت «سرچشمه همهٔ درس‌های تو، ای ناتانائیل، گوناگونی چیزهایی است که داری.» به کدام بیت زیر نزدیک‌تر است؟
- ۱) حاصل کارگه کون و مکان این‌همه نیست / باده پیش آر که اسباب جهان این‌همه نیست
 - ۲) از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است / همه آن است و گرنه دل و جان این‌همه نیست
 - ۳) منت سدره و طوبی ز پی سایه مکش / که چو خوش بنگری ای سرو روان این‌همه نیست
 - ۴) دولت آن است که بی خون دل آید به کنار / ورنه با سعی و عمل باغ جنان این‌همه نیست
۷. مفهوم کدام بیت با سه بیت دیگر در یک راستا نیست؟
- ۱) خاک را زنده کند تربیت باد بهار / سنگ باشد که دلش زنده نگردد به نسیم
 - ۲) سعدیا با کر سخن در علم موسیقی خطاست / گوش جان باید که معلومش کند اسرار دل
 - ۳) زنده کنند و باز پر و بال نو دهند / هرچند برکنید شما پَر و بال گل
 - ۴) اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب / گر ذوق نیست تو را کز طبع جانوری
۸. منظور اصلی شاعر در بیت زیر، در کدام گزینه دقیق آمده‌است؟
- «دفتر دانش ما جمله بشوید به می / که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود»
- ۱) گریزان بودن از عقلِ مصلحت‌اندیش
 - ۲) چیرگی نابخردان و نادانان
 - ۳) دوری از زهد ریایی
 - ۴) ازلی بودن عشق
۱. مفهوم عبارت متن تست: اعتقاد به این‌که باید خدا را کشف کرد، اعتقاد غلطی است زیرا ما را از خدا دور می‌کند و محروم می‌دارد. (خدا در کنار ماست، مفهوم ۳)
- در بیت اول نیز شاعر می‌گوید که ای خدا، تو اصلاً از دل من بیرون نرفته‌ای و هیچ‌گاه بر من پوشیده و پنهان نبوده‌ای که بخواهم تو را جست‌وجو و کشف نمایم. در بیت‌های سوم و چهارم نیز شاعر (مولانا) نظیر همین مضمون را بیان کرده است. ← آفرین بر شما که گزینهٔ دوم را انتخاب کرده‌اید!
۲. مفهوم محوری تست: همهٔ دنیا را زیبا دیدن و به همهٔ دنیا مهر ورزیدن (مفهوم ۶)
- مفهوم بیت سوم: هرچه از دوست می‌رسد نیکوست (مفهوم ۲۷ ادبیات عاشقانه) ← گزینهٔ سوم
- (در نظر گر شور روی او بُود: اگر شور و اشتیاق دیدن روی خدا در نگاه ما باشد.)
۳. معنای بیت اول: از یک جوهر (ذات) واحد، پدیده‌های گوناگون را با ظاهری متفاوت اما اصل و حقیقتی یکسان، آفریده‌است.
- در گزینهٔ دوم، شاعر می‌گوید که خداوند پنهان است اما به لطف و کرمش ما را پدیدار ساخته است.
۴. مفهوم محوری تست: دل‌بستگی به زادگاه و ایران (مفهوم ۳۹)



معنای بیت اول: نمی‌دانم چرا سیل حوادث ناگوار دنیا- که می‌تواند کوه را ریشه‌کن کند- ما را ریشه‌کن نمی‌کند و نمی‌تواند کاری کند که از این دنیای پرافت و پرآشوب دل برکنیم. (دل کندن از دنیا)

در بیت‌های دوم و سوم، شاعر از وطن خود گریزان است و می‌گوید که نباید به دیوار وطن تکیه کرد و یوسف وجود خود را در اختیار عزیزان و حاکمان ایران قرار داد زیرا آن‌ها متقلّب‌اند و به شاعران و هنرمندان بها نمی‌دهند.^۱ اما در بیت چهارم، شاعر خاک وطن را سرمه و مایهٔ بینایی چشم می‌داند؛ به‌ویژه برای آنانی که دور از وطن و در دیار غربت به سر می‌برند.^۲ ← انتخاب گزینهٔ چهارم نشانهٔ درک ادبی بالای شماس، آفرین!

۵. مفهوم محوری تست: مردم‌گریزی (مفهوم ۴۲) ← گزینهٔ اول

در گزینهٔ سوم، شاعر از مردم گریزان است اما نه به‌خاطر نامردمی و آزارهای آن‌ها بلکه در جهت دل کندن از دنیا و پیوستن به خدا. در گزینهٔ چهارم نیز عشق معشوق خوش‌اندامی باعث شده است که شاعر سر به کوه و بیابان بگذارد. مفهوم بیت دوم هم که در نقطهٔ مقابل مفهوم بیت صورت سؤال است.

۶. مفهوم محوری تست: دل‌کندن از دنیا و مادیات

معنای بیت چهارم: خوشبختی آن است که بدون زحمت و مشقت حاصل شود (خودش در خانهٔ آدم را بزند) و گرنه با سعی و تلاش و مشقت حتی به‌دست آوردن بهشت هم چندان دل‌چسب نیست!

۷. مفهوم محوری تست: نکوهش گریز از عشق و هنر و موسیقی (مفهوم ۳۸)

مضمون بیت گزینهٔ سوم: زندگی در جریان است و رویش زیبایی‌ها ادامه خواهد داشت.

۸. شاعر می‌خواهد با ترک درس و مدرسه به عالم مستی و عشق عرفان رو بیاورد و برای این تصمیمش علتی هم دست‌وپا کرده‌است: آسمان در پی گرفتار کردن افراد دانا و مصلحت‌اندیش است؛ پس همان بهتر که علم و عقل و دانایی را وا بگذاریم و به عشق و مستی رو بیاوریم تا آسمان به آزار ما مایل نشود!

خُب منظور واقعی شاعر (حافظ) از این بیت چیست؟ رو آوردن به عشق و مستی و گریز از عقل عددبین مصلحت‌اندیش که مایهٔ دردسر و دل‌نگرانی است یا اعتراض به روزگار که چرا با دانایان سر ستیز دارد؟ بله، این‌جا گزینهٔ ۱ مناسب‌تر است.

۱. این دو بیت از صائب تبریزی است که به دلیل خشک‌مذهبی‌های ریاکارانهٔ دوران صفوی که جز شعرِ صدرصد مذهبی (مرثیه و تعزیه) همهٔ اقسام دیگر شعر را مکروه و مردود می‌دانستند و برای شاعران بزرگی مانند صائب تبریزی ارج و اعتباری قائل نبودند، از ایران دل می‌کند و به هندوستان پناه می‌برد و اتفاقاً در آن‌جا بسیار محترم و محبوب زندگی می‌کند؛ همین است که خاک هندوستان را سرمهٔ چشم خود می‌داند! (واقعاً که بر سر کشور ما چه‌ها که نیامده است!)

۲. این شعر از رهی معیری است و می‌دانیم که میهن‌پرستی و عشق به آب و خاک از دوران قاجار به بعد در میان مردم ما بسیار گسترش یافته‌است.


در نومییدی بسی امید است.

کِه فقط عاشقان نیستند که نباید دست از طلب بدارند؛ همهٔ انسان‌ها به امید زنده‌اند و معمولاً وقتی که انسان می‌اندیشد که همه چیز به پایان رسیده‌است، ورق برمی‌گردد و روزگار به یاری انسان دست دراز می‌کند!

- به وقت نومییدی امیدوارتر باش و نومییدی را در امید بسته دان. (فارسی یازدهم) قابوس نامه
- (بسته دان = وابسته بدان)
- همه شب‌های غم آستنِ روز طرب است / یوسفِ روز، به چاهِ شب یلدا بینید خاقانی
- (روز به یوسفی مانند شده که در چاهِ شب افتاده اما سرانجام از دل چاه برون خواهد آمد و چشم همه به دیدارش روشن خواهد شد.)
- بیدل اگر دست ما ز جام تهی شد / پای طلب کی شود ز آبله مأیوس
- (در راه طلب از پا نمی‌افتیم، حتی اگر پایمان از بسیاری رهنوردی تاول و آبله بزند.)
- اگر چه دردمند روز گرام / به درمانش همی آمید دارم فخرالدین اسعد گرگانی
- اگر چه مستمند سال و ماهم / امید از روز پیروزی نکاهم
- چنان دانم که این سختی پسین است / دلم زین پس به شادی بر، قرین است
- گشاده آنگهی گردد همه کار / که سختی پیش آرد بند و مسمار (میخ)
- گشاید باد چشم نوبهاران / چو بندد برف راه کوهساران
- (دقیقاً وقتی که برف راه‌های کوهستان را می‌بندد، باد صبا از راه می‌رسد و چشمان بهار دوباره به روی جهان باز می‌شود.)
- ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار / که آب چشمهٔ حیوان درون تاریکی ست سعدی
- معنای بیت: هم‌چنان که آب حیات در دل ظلمات جای دارد، در نهایت فروبستگی کارها (به بن‌بست رسیدن راه‌ها) نباید امید خود را از دست داد، شاید که گشایشی در راه باشد.
- ز ظلمت مترس ای پسندیده دوست / که ممکن بود که آب حیوان در اوست سعدی
- (جایگاه چشمهٔ آب حیات را در دل تاریکی‌ها می‌دانند.)
- بسته‌تر کارها نزدیک‌تر به گشایش است. سعدی




۱۸. از بازوی خود، نان خوردن

 باید در زندگی روی پای خود ایستاد و به خود متکی بود. در نگاه ایرانیان طفیلی و سربرار بودن همیشه ناپسند بوده‌است. کسی که با حداقل‌های زندگی می‌سازد اما زحمت زندگی‌اش را به دوش دیگران نمی‌اندازد، بسیار محترم‌تر است تا کسی که در نعمت و رفاه زندگی می‌کند اما زیر بار منت دیگران!

- چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چه باشی چو روبه به و اماانده سیر (فارسی یازدهم) سعدی
 - بخور تا توانی به بازوی خویش / که سعیت بود در ترازوی خویش (فارسی یازدهم) سعدی
 - چه در کار و چه در کار آزمودن / نباید جز به خود محتاج بودن (فارسی یازدهم) پروین اعتصامی
 - هر که نان از عمل خویش خورد / منت حاتم طایی نبرد سعدی
- (حاتم طایی به بخشندگی و گشاده‌دستی معروف بود.)
- گر نه‌ای از حسرتِ الوانِ نعمت تلخ کام / نعمتی نبود چو نان خشک، اما نان خویش واعظ قزوینی
- معنای بیت: اگر حسرتِ داشتنِ دارایی‌های رنگارنگ دیگران تو را اسیر تلخ‌کامی‌ها نکرده‌است، بدان که بزرگ‌ترین دارایی این است که نانِ خود را بخوری - حتی اگر نانِ خشک و خالی باشد - اما زیر بار منت کسی نباشی.
- به دوش دیگران زنبیل ساپند؟ / به دندان کسان زنجیر خایند؟ نظامی
- (پرسشی منفی است؛ یعنی نباید این‌گونه باشد که زحمتت را بر دوش دیگران بیندازی.)

۱۹. تن‌ندان به زندگی ذلت‌بار

 انسان‌های بسیاری هستند که حاضرند هر سختی و رنجی را تحمل کنند اما آزادی، حیثیت اجتماعی یا باورها و آرمان‌های خود را فرونگذارند.

- بگذار بر پشت زین خود معتبر بمانم، تو در کلبه و خیمه خود با زمان (فارسی یازدهم) گوته
- مگر نه این که درخت ایستاده می‌میرد / و مرد راه و سفر روی جاده می‌میرد؟ محمدعلی رضازاده
- کاوهم پتک زنب بر سر دیوار / در دکان کوره و سندان چه کنم؟ خاقانی
- خار بدردن به مژگان، خار فرسودن به دست / سنگ خاییدن به دندان، کوه ببردن، به چنگ از سر پستان شیر شوزه دوشیدن حلیب / وز بن دندان مار گرزه نوشیدن شرنگ
- تشنه کام و پابرهنه در تموز و سنگلاخ / ره بردین بی‌عصا فرسنگ‌ها با پای لنگ... صدره آسان‌تر بود بر من که در بزم لثام / باده نوشم سرخ سرخ و جامه پوشم رنگ رنگ

هاتف اصفهانی

چرخ گرد از هستی من گر برآرد گو بر آر / دور بادا دور از دامان نامم گردِ ننگ
(بدرودن = درودن: درو کردن // خاره: سنگ خاره، صخره // لثام: انسان‌های پست)

۳۳. آخرت‌اندیشی

کسی که به آخرت و روز رستاخیز باور داشته‌باشد، خودش قبل از حاضر شدن در پیشگاه خداوند، کارهایش را می‌سنجد و تلاش می‌کند از گناهان توبه کرده، بدی‌هایش را با خوبی جبران نماید؛ به گفته پیامبر اسلام: «حاسبوا أنفسکم قبل أن تُحاسبوا».

- حساب خود این جا کن، آسوده شد / می‌فکن به روز جزا کار خود را (فارسی یازدهم) صائب
- بدان کوش کاندر بر کردگار / سبک بار آبی به روز شمار
- («بدان» را چگونه خواندید؟ میان «بر» و «کردگار» کسره آوردید یا درنگ؟)
- معنای بیت: در این راه بکوش که در روز شمار (روز رستاخیز) سبک‌بار (آزاد از بار سنگین گناهان) در برابر خداوند حاضر شوی.
- بهشت و دوزخ باریک‌بینان، نقد می‌باشد / حساب خود نیندازد به فردا، خود حساب این جا صائب
- پیش از آن کن حساب خود که تو را / دیگری در حساب گیرد سخت سعیدی
- (و در این بیت «دیگری» همان خداوند است.)
- تو روز می‌گذرانی، و گرنه روز حساب / به هر کسی که بود خود حساب، نزدیک است صائب
- (انسان پیش خود حساب، روز قیامت را دور نمی‌بیند)
- روز حساب عید بود خود حساب را / بی جرم زردرویی دیوان نمی‌گشد صائب
- (بین «حساب» و «عید» کسره آوردید یا درنگ؟ بین «بی جرم» و «زردرویی» چه؟)
- معنای بیت: برای فرد پیش خود حساب و آخرت‌اندیش، روز رستاخیز مانند روز عید است، زیرا او بی جرم و بی‌گناه است و نگران زردرویی در دیوان محشر (پیشگاه خداوند) نیست.
- زان پیش که جانتان بستاند ملک الموت / از قبضه شیطان بستانید عنان را خاقانی

۳۴. شهیدان زنده‌اند!

آن که در راه خدا و آرمان‌های والا، جان خود را فدا می‌کند، نمی‌میرد؛ روانش سوی یزدان می‌رود و از مهر و لطف خداوند سرشار می‌شود.

- و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يُرزقون سورة آل عمران
- هر که شد مرده به عشق تو نمیرد هرگز / کشته راه تو جاوید حیاتی دارد شاه نعمت‌الله ولی



- زنده است آن که در ره تو می‌شود شهید / مرده است آن که بهر تو بسمل نمی‌شود
(بسمل شدن: کشته شدن)
- روزی خواران سفرهٔ عشق‌اند تا ابد / ای زندگان خاک مگو یید مرده‌اند
سید حسن حسینی
- ای بسا نفس شهید معتمد / مرده در دنیا، چو زنده می‌رود
مولوی
- دانهٔ مردن مرا شیرین شده‌است / «بل هم احیاء» پی من آمده‌است
مولوی
- در شهیدان «یرزقون» فرمود حق / آن غذا را نی دهان بُد، نی طبق
مولوی
- (شهیدان روزی خوران سفرهٔ خداوندند و از غذایی می‌خورند که در گرو جسم و لوازم مادی نیست.)

۵۴. روح مهم‌تر است از جسم.

✍️ ارزش انسان به جسم و وجود مادی‌اش نیست. این، دانش، بینش و منش انسان است که ارزش وجود او را تعیین می‌نماید. کسی که از انسان بودن، فقط جسم و ظاهر انسانی را داراست، با نقاشی و مجسمهٔ انسان تفاوت چندانی ندارد.

- اگر فکر و حواسم این جهانی است، بهره‌ای والاتر از آن بهر من نیست. (فارسی یازدهم)
گوته
- روح را خاک نتواند مبدل به غبارش سازد، زیرا هر دم به تلاش است تا فرا رود. (فارسی یازدهم)
گوته
- تن آدمی شریف است به جان آدمیت / نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
- اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی / چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
سعدی
- (در کدام بیت «ی» در «آدمی» معنای «بودن» دارد؟)
- اگر شخص آدمی بودی به دیدار / همین ترکیب دارد نقش دیوار
- معنای بیت: اگر کسی فقط به دلیل داشتن چهرهٔ آدمی‌زاد، انسان به‌شمار بیاید، پس نقشِ چهره و پیکر آدمی بر دیوار هم باید انسان باشد (که نیست، پس ظاهر انسانی داشتن، برای آدم بودن کافی نیست).
- به صورت آدمی شد قطرهٔ آب / که چل روزش قرار اندر رحم ماند
سعدی
- و گر چل ساله را عقل و ادب نیست / به تحقیقش نشاید آدمی خواند
- معنای دو بیت: یک قطرهٔ آب (نطفه) پس از چهل روز جا گرفتن در زهدانِ مادر شکل و صورت انسانی به خود می‌گیرد، اما این برای آدم بودن کافی نیست، چنان‌که اگر حتی شخصی چهل ساله صاحب عقل ادب نشده‌باشد، حقیقتاً سخت است او را آدم دانستن.
- مردمی جُستن ز هر نامردی، نامردمی ست / چون ز مردم در همه عالم نمی‌یابم نشان
امیرخسرو دهلوی
- معنای بیت: وقتی از انسان واقعی نشانه‌ای در جهان برجا نمانده است، این کار در شأن انسان نیست که از هر آدم‌نمایی، تقاضای آدمیت و مردمی (انسانیت) داشته‌باشد.

۵۵. برتری سیرت بر صورت

که نه تنها ظاهر انسانی داشتن، دلیل آدم بودن نیست، بلکه زیبایی چهره نیز نمی‌تواند ارزش مهمی به‌شمار آید. اخلاق نیکو در روابط میان انسان‌ها مهم‌تر است تا چهره و ظاهر خوب.

- صورت زیبای ظاهر هیچ نیست / ای برادر، سیرت زیبا بیار (فارسی یازدهم) سعدی
- با روی خوب و خوی بد / از تو کسی کی برخورد سنایی
- با وجود این چهره زیبا، بدخویات باعث می‌شود که بهره‌ای از تو به دیگران نرسد.
- ره راست باید نه بالای راست / که کافر هم از روی صورت چو ماست سعدی
- معنای بیت: قد و بالای راست و متناسب داشتن، هنر نیست - آن را کافران هم دارند - باید راست گفتار و راست کردار بود.
- هر که بی‌سیرت خوب است نکو صورت / جز همان صورت دیوار مینگارش ناصرخسرو
- سیرت خوب طلب باید کرد از مرد / گرچه خوب است مشو غره به دیدارش ناصرخسرو
- (دیدار: چهره // خوب: زیبا)
- زن خوش منش دلستان‌تر که خوب / که آمیزگاری ببوشد عیوب سعدی
- («که» در مصراع نخست به چه معناست؟)
- معنای بیت: زن خوش رفتار و خوش اخلاق، بیش‌تر می‌تواند دل از مردان ببرد تا زن زیبارو، زیرا سازگاری و ملایمت یک زن، کاستی‌های چهره‌اش را از چشم مرد پنهان می‌کند.
- ببرد از پری چهره زشت خوی / زن دیوسیمای خوش طبع، گوی سعدی
- (بُرد گوی = گوی بُرد: برنده شد)



۱. همه بیت‌های زیر با بیت «گوشه‌ی عُزَلت بَوَد سرمنزل عَزت رهی / گنج گو هر بین که در کنج خراب افتاده است» نزدیکی معنایی دارند، به جز
- ۱) کسی گیرد آرام دل در کنار / که از صحبت خلق گیرد کنار
 - ۲) ندانست قارون نعمت‌پرست / که گنج سلامت به کنج اندر است
 - ۳) از طالع خود بر سر گنجی بنشینم / روزی اگرم با تو به کنجی بنشانند
 - ۴) چو کوه خاطر آسوده ز آن گروه طلب / که پای خویش به دامان کشیده‌اند امروز
۲. سفارش بیت «چون تیر سخن راست کن آنگاه بگویی/ببیهوده مگو چوب مپرتاب ز پهنای» در کدام بیت زیر وجود دارد؟
- ۱) سخن تا نگوئی بر او دست هست / چو گفته شود یابد او بر تو دست
 - ۲) چو هر گوشه تیر نیاز افکنی / امید است ناگه که صیدی زنی
 - ۳) از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان / باشد که زان میانه یکی کارگر شود
 - ۴) دُری هم برآید ز چندین صدف / ز صد چوبه آید یکی بر هدف (چوبه: تیر)
۳. بیت «تا توانی زهروا هشیار باش / راز جانن را مکن با خلق فاش» با کدام بیت نزدیکی معنایی دارد؟
- ۱) اگر جز تو داند که رای تو چیست / بر آن رای و دانش نباید گریست
 - ۲) ز داندگان گر بپوشیم راز / شود کار آسان به ما بر دراز
 - ۳) ای دوست برآور دری از خلق به رویم / تا هیچ کسم محرم اسرار نباشد
 - ۴) دوش ای پسر می خورده‌ای چشمت گواهی می‌دهد / باری حریفی جو که او مستور دارد راز را
۴. مفهوم کدام دو بیت در راستای یکدیگر است؟
- آ) چو انسان را نباشد فضل و احسان / چه فرق از آدمی تا نقش دیوار
 ب) زینت ظاهر چه کار آید دل افسرده را / نقش بر دیوار زندان گر نباشد، گو مباش
 پ) ندارم جز تو من با هیچ کس کار / که غیر از توست پیشم نقش دیوار
 ت) حدیث صورت خوبان چنین مکن خواجو / که پیش صورت او صورتند بر دیوار
- ۱) آ و ب
 - ۲) پ و ت
 - ۳) آ و ت
 - ۴) ب و پ
۵. کدام بیت به آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرِزِقُونَ» نزدیک‌تر است؟
- ۱) به یمن خون آن پاکان، فنا گشتند سفاکان / صفای روحشان درکش ز قرآن ساغری دیگری
 - ۲) آنان که حلق تشنه به خنجر سپرده‌اند / آب حیات از لب شمشیر خورده‌اند
 - ۳) آیین پر گشودن کی می‌توان زدودن / سوزند گر ز مرغان این‌گونه بال و پرهای
 - ۴) نشود زمزمه خون شهیدان خاموش / سوز عرفانی این نغمه ز سازی دگر است

۶. مفهوم کدام بیت با سه بیت دیگر یکسان نیست؟
- ۱) همچو ماهی سر خویش از پی نان / بر سر سوزن طفلان چه کنم
 - ۲) گویی‌ام نان ز در سلطان جوی / آبرو ریزد بر نان، چه کنم
 - ۳) لب خویش از پی نان چون دونان / بوسه زن بر در سلطان چه کنم
 - ۴) بر در ارباب بی‌مرّوت دنیا / چند نشینی که خواجه کی به در آید؟
۷. مفهوم بیت «در نومیدی بسی امید است / پایان شب سیه سپید است» در کدام بیت دیده نمی‌شود؟
- ۱) دل از بی‌مرادی به فکرت مسوز / شب آستن است ای برادر به روز
 - ۲) چه دانی کس پس تیره جدایی / چه مایه بود خواهد روشنایی
 - ۳) شب آستن امید شد آن روز عقیم / که من از مادر سنگین دل دوران زادم
 - ۴) هزاران روشنی بینی از این یک ظلمت گیتی / که از روز دراز است این شب کوتاه آستن
۸. مفهوم کدام بیت با سه بیت دیگر یکسان نیست؟
- ۱) پاکی آوردی ای امید سپید / همه آلودگی ست این ایّام
 - ۲) مرغ شادی به دامگه آمد / به زمانی که برگسیخته دام
 - ۳) ره به هموار جای دشت افتاد / ای دریغا که برنیاید گام
 - ۴) تشنه آن‌جا به خاک مرگ نشست / کآتش از آب می‌کند پیغام
۹. کدام بیت با بیت «صورت زیبای ظاهر هیچ نیست / ای برادر سیرت زیبا بیار» تناسب مفهومی بیش‌تری دارد؟
- ۱) از پیری و شکستگی‌ام هیچ باک نیست / چون دولت جوان خداوندگار هست
 - ۲) مار همان است به سیرت که هست / ورچه به صورت به در آید ز پوست
 - ۳) سیرت بد صورت نیکو نمی‌گیرد به خود / خشم چون صورت پذیرد چین بر ابرو می‌شود
 - ۴) بر زمین زن صحبت این زاهدان جاه‌جوی / مشتری صورت ولی مریخ سیرت در نهان



۱. مفهوم محوری تست: گوشه‌گیری مایه سربلندی و سعادت است.

معنای بیت سوم: اگر بخت با من یاری کند و روزی با تو در خلوتی بنشینم، انگار که به گنجی دست یافته‌ام
← آفرین بر شما که به کمک درک ادبی خود گزینه سوم را انتخاب کرده‌اید!

۲. معنای بیت صورت پرسش: سخن مانند تیر باید راست (درست و دور از کژی و کاستی) باشد تا شایسته‌ی بر زبان راندن گردد. (میرتاب: پرتاب مکن)

مفهوم محوری تست: اندیشیده سخن گفتن (مفهوم ۳۵)

معنای بیت اول: تا سخن بر زبان نیامده است، اختیارش در دست ماست و می‌توانیم به دل خواه خود آن را اصلاح کنیم اما هنگامی که گفته شد، دیگر امکان تغییر و اصلاح آن وجود ندارد و اگر خطا باشد، ما را دچار دردسر خواهد کرد (ابتدا خوب سخنمان را بسنجیم، آن‌گاه بر زبان آوریم) ← گزینه اول

بیت‌های دوم و سوم می‌گویند که باید بسیار دعا کنیم تا یکی کارگر بیفتد. بیت چهارم هم تأکید دارد بر ناامید نشدن و تا رسیدن به هدف تلاش خود را ادامه دادن.

۳. مفهوم محوری تست: راز دل را بر زبان نیاوردن (مفهوم ۳۹)

معنای بیت اول: اگر کسی غیر از خودت بداند که فکر و نقشه‌ات چیست، باید به حال آن نقشه‌گریه کرد (زیرا حتماً به گوش دشمنت هم خواهد رسید و بی‌فایده خواهد بود) ← آفرین بر شما برای انتخاب گزینه اول!

در بیت دوم شاعر می‌گوید که باید راز دل و مشکلمان را با افراد دانا در میان بگذاریم تا سریع‌تر به راه‌حل دست یابیم. دو گزینه دیگر حال و هوای غنایی دارند؛ در ضمن در هر دوی آن‌ها یک دوست رازدار و محرم اسرار مطرح است، در حالی که در مفهوم محوری این تست راز دل را نباید به هیچ‌کسی گفت حتی به دوست صمیمی. (این مفهوم که یادتان نرفته؟)

۴. مفهوم مشترک بیت‌های پ و ت: با وجود دلدار، زیبایی هیچ زیبارویی به چشم عاشقم نمی‌آید. ←

گزینه دوم

(«پیشم» در بیت «پ» به چه معناست؟)

مفهوم بیت آ: آدم بودن فقط به داشتن ظاهر انسانی نیست. (مفهوم ۵۴)

معنای بیت ب: زینت و ظاهر آراسته زندگی، دل افسرده را شاد نمی‌کند و به کار نمی‌آید؛ همچنان که اگر بر در و دیوار زندان تابلوی نقاشی نصب نباشد، خُب نباشد!

۵. مفهوم محوری تست: شهیدان زنده‌اند. (مفهوم ۳۴)

مفهوم بیت گزینه نخست: شهیدان، ستمکاران و خون‌خواران را از میان برده‌اند.

معنای بیت گزینه دوم: مرگ برای شهیدان لب‌تشنه، نوشیدن آب حیات و یافتن زندگی جاودان است. ←

گزینه دوم

مفهوم بیت گزینه سوم: پرواز را به خاطر بسپار، پرنده مردنی است. (فروغ فرخزاد)

مفهوم بیت چهارم: یاد و خاطره شهیدان همیشه در خاطرها زنده‌است.

۶. مفهوم محوری تست: **تن ندادن به زندگی ذلت بار** (مفهوم ۱۹)

معنای بیت نخست: این چه کاری است که بخواهم برای اندکی رفاه بیش‌تر، جان خود را در خطر اندازم، مانند ماهی که برای خوردن نانِ سرِ قلاب ماهی‌گیریِ کودکان به دام می‌افتد و ... ← **گزینه اول**

۷. مفهوم محوری تست: **در نومییدی بسی امید است**. (مفهوم ۱۳)

معنای بیت سوم: شبی که آستنِ روزِ امید و نشاط بود، در روزِ زادنِ من، عقیم شد و دیگر کسی رنگ امید را به خود ندید. ← **گزینه سوم**

۸. در بیت نخست، در دلِ هوایی آلوده، برفی تازه، امید روزهای پاک را به دل‌ها ارمغان می‌آورد؛ اما در سه بیت دیگر، ماجرا این‌گونه نیست و شاعر پیش از دمیدن صبح امید و برآورده‌شدن آرزوهایش، از پا افتاده‌است و امید از کف داده؛ مانند دمی که هیچ پرنده‌ای در آن ننشست تا تار و پودش از هم گسیخت و آنگاه پرنده‌ای در آن پای نهاد! ← **گزینه اول**

۹. معنای بیت **گزینه نخست**: وقتی پادشاهی بختیار، پشتیبان من است، باکی از گذراندن دوران ضعف و پیری ندارم.

مفهوم بیت **گزینه دوم**: ذات کسی با تغییر ظاهرش، عوض نمی‌شود (اصالت ذات)

معنای بیت **گزینه سوم**: کسی که سیرت و اخلاق بدی دارد، نمی‌تواند صاحب چهره‌ی زیبایی باشد (بدی اخلاق، چهره را نیز زشت می‌کند). فردی که درونش پر از خشم و کینه است، بر صورت و ابروهایش چین و چروک می‌افتد. معنای بیت **گزینه چهارم**: با این زاهدانِ جاه‌طلب هم‌نشین نشو؛ اینان ظاهرشان مانند مشتری - که ستاره‌ی سعادت، وقار و قضاوت بود - صالح است اما نهادشان همچون مریخ است. (مریخ یا بهرام، نمادِ جنگ و کینه‌توزی بود).